

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال نهم، شماره هفدهم، پاییز و زمستان ۹۷، صفحات ۱-۲۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۶/۰۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۶/۱۲/۰۷

بررسی و تحلیل واقعه بلوای نان در اصفهان و کشته شدن حاج محمدجعفر خوانساری ۱۳۲۹/۱۹۱۱

علی اکبر جعفری^۱

مرتضی نورائی^۲

سیدرسول ابطحی^۳

چکیده

در جریان بلوایی که به علت کمبود نان و گرانی ارزاق در ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹ق/ ۶ مه ۱۹۱۱م، در اصفهان رخ داد، حاج محمدجعفر خوانساری، معاون یا کفیل بلدیة شهر، به طرز فجیعی کشته شد و تعدادی از نهادهای تازه تأسیس اداری شهر تخریب گردید. در گزارش و تحلیل این واقعه، روایت‌های گوناگونی ابراز شده است که این نوشتار سعی دارد با توجه به این روایت‌ها و با توجه به عوامل قدرت در شهر اصفهان و شرایط حاکم بر شهر در آن دوره، به بررسی و تحلیل این واقعه بپردازد و پیچیدگی‌های آن را با تأکید بر حادثه کشته شدن خوانساری واکاوی نماید. براین اساس سؤال اصلی پژوهش این است که: چگونه مشکل کمبود نان و گرانی ارزاق در اصفهان در سال ۱۳۲۹ق، به درگیری عوامل مختلف قدرت در شهر منجر شد؟

روش این پژوهش توصیفی- تحلیلی است و شیوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و مبتنی بر منابع مکتوب و روزنامه‌های منتشره در آن دوره می‌باشد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عوامل گوناگون قدرت در اصفهان با توجه به شرایط حاکم بر شهر که ناشی از وقوع انقلاب مشروطه بود، برای بیرون کردن یکدیگر از عرصه قدرت و ضربه زدن به همدیگر، محمدجعفر خوانساری را در شورش ساختگی به بهانه کمبود نان و گرانی ارزاق کشتند و تعدادی از نهادهای مدنی شهر را غارت و تخریب نمودند.

کلیدواژه‌ها: بلوای نان، اصفهان، مشروطه، محمدجعفر خوانساری، نهادهای مدنی.

a.jafari2348@yahoo.com
mortezanouraei@yahoo.com
localhistory93@yahoo.com

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)
۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
۳. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

Investigating and Analyzing the Reality of the Bread Uproar in Isfahan and killing Hajj Mohammad Ja'far Khansari 1911.

A. A. Jafari¹
M. Nouraei²
S. R. Abtahi³

Abstract

In the course of the rebellion, which occurred on May 6, 1911 due to the shortage of bread and expensive grain in the city of Isfahan, Hajj Mohammad Ja'far Khansari, the city's deputy mayor, was horrifically killed and some of the newly established institutions of the city were destroyed. In the report and analysis of this incident, various narratives have been expressed. This article tries to study and analyze this event according to these narratives and according to the factors of power in the city of Isfahan and the conditions prevailing in the city at that time and wants to identify the complexities of the event with the emphasis on the incident of killing Khansari. Accordingly, the main question of the research is: How did the problem of bread and grain shortage in Isfahan in 1911, lead to the struggle of various factors of power in the city?

The method of this research is descriptive-analytical and is based on collecting information from written sources and newspapers published in that period. The findings of the research show that: various factors of power in Isfahan, in accordance with the conditions prevailing in the city, which resulted from the occurrence of the Constitutional Revolution, in order to pull each other out of the realm of power and to strike each other, killed Mohammad Jafar Khansari in a fabricated rebellion under the pretext of bread shortage, and they plundered and destroyed a number of civilian institutions in the city.

Keywords: the bread uproar, Isfahan, Constitutionalism, Mohammad Ja'far Khansari, civilian institutions.

1 . Associate Professor of the History Department of Isfahan University a.jafari2348@yahoo.com

2 . Professor of History, University of Isfahan mortezanouraei@yahoo.com

3 . Ph.D. Student of History, University of Isfahan localhistory93@yahoo.com

مقدمه

کمبود نان و قحطی می‌تواند نتیجه عوامل طبیعی، اقتصادی و انسانی مانند خشکسالی، آفت‌های گیاهی، مشکلات حمل‌ونقل، عدم مدیریت صحیح در توزیع غله، احتکار و غیره باشد. چنین مشکلی در ایران که نان غذای اصلی مردم بوده است، سابقه‌ای طولانی دارد. در دوره قاجار در قرن سیزدهم هجری قمری، حداقل چهار مرتبه کمبود نان در بعضی از مناطق ایران از جمله اصفهان، منجر به قحطی شد که قحطی سال ۱۲۸۸ق/ ۱۸۷۱م، بسیار شدید بود به طوری که کار به آدم‌خواری و خوردن مردار کشیده شد. این قحطی شورش‌هایی در سطح کشور مانند اصفهان، بوشهر، شیراز و تهران به همراه داشت. همچنین در سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م، گرانی غلات در اصفهان باعث شورش مردم و شکستن یکی از انبارهای ظل‌السلطان شد. این شورش‌ها نشان دهنده این است که در این دوره، مشکل کمبود نان یا حتی گرانی بیش از حد آن، به راحتی به یک مشکل سیاسی تبدیل می‌شد و آرامش شهر و کشور را از بین می‌برد.

چنین مشکلی در مواردی مانند دوران مشروطه که به علت تزلزل ارکان استبداد، عوامل و نهادهای قدرت و تصمیم‌گیرنده متعدد شد، بیشتر گشت و به حربه‌ای تبدیل شد که افراد و گروه‌های بانفوذ رقیب بتوانند با سوءاستفاده از جو موجود و یا حتی ایجاد کمبود و قحطی مصنوعی مانند احتکار آذوقه شهر، به اهداف خویش دست یابند و به رقبای سیاسی خود ضربه بزنند. بنابراین کمبود نان و بلوای ناشی از آن که در مقطعی از تاریخ یک منطقه اتفاق می‌افتاد، باید با توجه به شرایط موجود و نقش افراد و عوامل بانفوذ قدرتمند در آن حادثه بررسی گردد.

در شهر اصفهان در میان درگیری‌هایی که بر سر کمبود نان در دوره مشروطه به وقوع پیوست، ماجرای بلوای نان در تاریخ ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق/ ۶ مه ۱۹۱۱م، یکی از حوادث مهمی است که باعث کشته شدن کفیل یا معاون بلدیة اصفهان شد و تعدادی از نهادهای تازه تأسیس اداری شهر تخریب گردید. حادثه‌ای که تنها «رجایی» (۱۳۸۵) آن را به عنوان یکی از وقایع دوران مشروطه در اصفهان بررسی نموده، اما نویسنده مانند اکثر منابع مورد رجوع خویش، دیدگاهی تک عاملی اتخاذ کرده است. با توجه به این نقیصه، این مقاله در

نظر دارد به این حادثه با این فرضیه که در وقوع آن با توجه به متن تاریخی واقعه، عوامل گوناگون قدرت اعم از افراد و گروه‌های مختلف نقش داشتند، بپردازد. در این راستا علاوه بر پرسش اصلی پژوهش، این پرسش‌ها با محوریت کشته شدن محمدجعفر خوانساری بررسی می‌شود: عوامل عمده قدرت در اصفهان دوره مشروطه چه افراد و گروه‌هایی بودند؟ شرایط حاکم بر شهر اصفهان در دوران مشروطه چه بود؟ روایت‌های گوناگون شاهدان عینی و معاصران واقعه بلوای نان از این حادثه چیست؟ با توجه به شرایط موجود و عوامل قدرت، کدام یک از این روایت‌ها به واقع نزدیک‌تر است؟

عوامل قدرت در اصفهان

منظور از عوامل قدرت، مجموعه نیروها و گروه‌های اجتماعی و افراد بانفوذ و قدرتمند در شهر اصفهان در دوره مشروطه (۱۳۳۰-۱۳۲۳ق / ۱۹۱۱-۱۹۰۵م) است که به مشارکت در حیات سیاسی شهر علاقه‌مند بودند و می‌توانستند با استفاده از نفوذ و قدرت خویش به حیات سیاسی شهر سمت و سو بخشند (بشیریه، ۱۳۷۶: ۱۰۷).

در اصفهان دوره مشروطه حداقل چهار گروه قدرتمند شامل خاندان و اتباع ظل‌السلطان، خاندان نجفی، بختیاری‌ها و تجار و اصناف قابل شناسایی می‌باشند.

۱- **خاندان و اتباع ظل‌السلطان:** ظل‌السلطان، پسر ارشد ناصرالدین شاه، نزدیک به سی و چهار سال (۱۳۲۵-۱۲۹۱ق) بر اصفهان و بیشتر از یک دهه بر بخش وسیعی از دیگر نواحی ایران شامل چهارده ایالت در جنوب و غرب ایران به تناوب حکومت کرد (بامداد، ۱۳۴۷: ۸۲/۴-۸۳). این شاهزاده قدرتمند با اعمال سیاست‌های خودکامانه در پی فرمان فروش خالصجات توسط ناصرالدین شاه موفق شد تا با خرید بهترین املاک در اصفهان به بزرگ‌ترین مالک اصفهان تبدیل گردد. خواهرش، بانوعظمی، هم از ملاکان بزرگ اصفهان بود. این دو توانستند در مجموع ۹۲ روستای بزرگ و پررونق را با جمعیتی در حدود ۱۵۰ هزار نفر به مالکیت خود درآورند (اشرف و همکار، ۱۳۸۷: ۵۲). ظل‌السلطان که ۱۴ پسر و ۱۰ دختر از همسران متعدد خویش داشت (Bakhtiar, 2005: 5/156)، به اتکای خانواده، اموال و طرفداران خویش به ویژه طرفداری انگلستان از وی، که حمایت از خاندان او را بر عهده گرفت (معاصر، ۱۳۵۳: ۱۰۴۹/۲)، به قدرت بزرگی تبدیل شد، به طوری که حتی پس

از برکناری از حکومت اصفهان در نتیجه اعتراضات مردم در سال ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۷م، همچنان به عنوان یکی از ارکان قدرت در اصفهان باقی ماند.

۲- خاندان نجفی: با اینکه در دوران مشروطه به علت سابقه تاریخی این شهر از نظر مرکزیت دینی در دوره صفوی، خاندان روحانی گوناگونی ساکن بودند، اما خاندان شیخ محمدباقر نجفی قدرت زیادی کسب کردند. به ویژه شیخ محمدتقی نجفی معروف به آقانجفی به واسطه ثروت زیاد و طلاب فراوان (ملک زاده، ۱۳۸۷: ۷۲/۱-۷۳) به تدریج از چنان قدرتی برخوردار گردید که پیشوای روحانی بلامنازع اصفهان و توابع آن شد و در کلیه امور شرعی، عرفی و سیاسی صاحب نفوذ گردید (همایی، مقدمه دیوان طرب، ۱۳۴۲: ۲۲۲).

۳- بختیاری‌ها: ایلات جنگجوی بختیاری از زمان استبداد صغیر به واسطه دعوتی که کمیته سری اصفهان از آنها برای تصرف این شهر کرد (دانشورعلوی، ۱۳۳۵: ۲۴)، در صحنه سیاسی اصفهان حاضر شدند و سپس با نقش آفرینی در تصرف تهران از قدرت زیادی در عرصه سیاسی کشور برخوردار گشتند. سران بختیاری قبل از ورود به اصفهان، قرارداد محرمانه‌ای را به منظور رفع اختلافات داخلی خویش امضا کردند تا درآمدها و عایدات بدست آمده از این حرکت چه در اصفهان و چه در دیگر مناطق ایران، بین آنان به طور مساوی تقسیم شود (گارثویت، ۱۳۷۳: ۳۳۷-۳۳۹). بنابراین آنها در طول دوران حکمرانی خویش، حکومت اصفهان و بقیه نقاط در ایران را همچون متصرفات خویش تلقی می‌کردند و مانند تیول خود، در پی منافع خویش بودند (ابطحی، ۱۳۸۵: ۴۲).

۴- تجار و اصناف: تجار که در اواخر دوره قاجار به علت رقابت شدید بازرگانان اروپایی هم زمان با تجاری شدن کشاورزی و فرمان فروش خالصجات، به سرمایه‌گذاری بر روی زمین‌های مزروعی روی آورده بودند، گروه جدیدی از تاجر- زمین داران را تشکیل دادند که مرز میان تجار و اعیان زمین دار را مخدوش ساخت (فلور، ۱۳۶۵: ۱۶۲/۲). بنابراین تجار با مالکیت خویش بر زمین‌های وسیع مزروعی که بخش مهمی از آذوقه شهر را در اختیار آنها قرار می‌داد و قدرت اقتصادی فراوان می‌توانستند همراه با دیگر نیروهای اجتماعی شهر مانند اصناف (بازار) و روحانیون به حیات سیاسی اصفهان سمت و سو دهند.

در این میان از دیگر نیروهای اجتماعی مانند طلاب یا سادات شهر که دارای انجمن بودند و یا حتی ارادل و اوباش شهر می‌توان نام برد که این گروه‌ها معمولاً در حکم پیاده نظام دیگر افراد و گروه‌های اجتماعی قدرتمند شهر بودند و با توجه به منافع خویش در فعالیت‌های سیاسی شهر نقش داشتند. مثلاً در جریان وقایع مشروطه، مستبدان و مشروطه‌خواهان هر دو، اوباش را در جهت اهداف خود به خدمت می‌گرفتند (فلور، ۱۳۶۶: ۲۶۴/۱؛ الگار، ۱۳۶۹: ۴۴).

شرایط حاکم بر شهر اصفهان در دوران مشروطه

منظور از شرایط، مجموعه ویژگی‌ها و عناصری هستند که عوامل قدرت در تعامل با آن ویژگی‌ها و عناصر به اعمال قدرت می‌پردازند و رابطه‌ای تشدید کننده یا تضعیف کننده با آن عناصر و ویژگی‌ها دارند (روشه، ۱۳۸۱: ۳۲-۳۳). در بررسی شرایط حاکم بر شهر اصفهان با توجه به شرایط حاکم بر کل کشور در اثر وقوع انقلاب مشروطه به نظر می‌رسد که می‌توان به سه ویژگی مهم اشاره کرد.

۱- تشکیل مؤسسات مدنی جدید و چالش‌های فراروی آنها: با صدور فرمان مشروطه در راستای اصلاح و مدرن‌سازی نحوه اداره کشور و تمرکز زدایی، به تدریج براساس تصویب قوانینی در مجلس، مؤسسات و ادارات گوناگونی مانند انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انجمن بلدی، اداره نظمی، اداره عدلیه، اداره تحدید تریاک و غیره در شهرهای مختلف به وجود آمدند. تأسیس این ادارات به جای سهولت در انجام کارها به علل مختلف منجر به پاره‌ای درگیری‌ها و اختلافات بین اعضای این ادارات و دیگر مراجع قدرت و در نتیجه ایجاد مشکلات بیشتر در اجرای روند کارها شد. روزنامه‌های این دوره اصفهان، گزارش‌های متعددی از درگیری‌های ادارات با یکدیگر و شکایت آنها به مراجع بالاتر و برگزاری نشست‌های مشترک برای رفع اختلاف و انجام مصالحه دارد (رجایی، ۱۳۸۵: ۱۸۰).

مهمترین مسأله‌ای که باعث اختلاف و درگیری می‌شد، کمبود پول و مشکل تأمین مالی بود (رجایی، ۱۳۸۵: ۱۸۳). همچنین مشخص نبودن حدود و وظایف ادارات و تداخل عملکرد آنها با یکدیگر از دیگر علل این امر بود (موسوی بجنوردی و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۱۸/۱۲).

دیگر آنکه به جای اینکه قانون حرف اول را بزند، کم و بیش قدرت و نفوذ افراد و گروه‌ها بود که به جریان امور سمت و سو می‌داد (پورعصار، ۱۳۸۵: ۱۶۹).

۲- ناامنی و هرج و مرج: وقوع انقلاب مشروطه باعث تضعیف هر چه بیشتر عوامل استبداد که نشانه‌های ضعف آن بعد از ترور ناصرالدین شاه آشکار شده بود، گردید. در نتیجه نیروهای نهفته خودکامه آزاد شدند و هرج و مرج و ناامنی سراسر ایران از جمله اصفهان را فراگرفت. حضور بختیاری‌ها نیز به این ناامنی دامن زد، زیرا باعث نارضایتی دیگر قبایل کشور از قدرت یافتن بختیاری‌ها و تشدید رقابت با آنها شد (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۳۴-۱۳۵). علاوه بر این، بختیاری‌ها در دو نقش متضاد، هم عامل امنیت و هم عامل ناامنی بودند (نورائی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). همچنین بین خود خان‌های بختیاری، رقابت و اختلاف زیادی وجود داشت (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۳۵۷).

در داخل شهر نیز حضور بختیاری‌ها خود یکی از عوامل مهم درگیری و هرج و مرج بود. بعد از تصرف اصفهان، صمصام‌السلطنه مسئول برقراری نظم در شهر شد و به حکومت این شهر رسید. اهالی اصفهان برخلاف استقبال اولیه از بختیاری‌ها، از حضور آنان در شهر ناراضی بودند زیرا آنها «زیاده از حد مرتکب انواع و اقسام شرارت می‌شدند» (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۲۸۵)، به طوری که سرکنسول‌های روس و انگلیس به شدت اعتراض کردند. بر اساس حکمی که صمصام‌السلطنه در واکنش به این شرایط و برای برقراری نظم صادر کرد، می‌توان فهمید که بختیاری‌ها، زن‌ها را اذیت می‌کردند، از مردم به زور پول می‌گرفتند و در شهر تیراندازی می‌کردند (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۲۸۵). از نظر تفاوت سطح فرهنگی هم بین بختیاری‌ها که خوی و خصلت ایلی و عشیره‌ای داشتند با مردم شهرنشین اصفهان، اختلاف و در نتیجه درگیری وجود داشت (همامی، ۱۳۹۴: ۵۱-۵۳). بنابراین مردم اصفهان از حکومت بختیاری‌ها بر اصفهان دل خوشی نداشتند و از فرمانروایی آنها به ستوه آمدند. مجلس و احزاب نیز با آنان هم‌زبان شدند و در نتیجه سردار اسعد، معتمدخاقان را به حکومت اصفهان گماشت (الفت، ۱۳۸۴: ۱۱۱).

«شکرالله خان معتمدخاقان» از خاندان صدر اصفهانی بود. او از دوران پیش از مشروطه از نزدیکان مظفرالدین شاه در تبریز و تهران بود، اما در زمان محمدعلی شاه به علت

طرفداری از مشروطه از تهران تبعید شد و به اروپا رفت. وی پس از استبداد صغیر به ایران بازگشت و در کابینه سپهدار اعظم، وزیر تجارت شد (بامداد، ۱۳۴۷: ۱۵۱/۲-۱۵۲). او با بختیاری‌ها پیوند سببی برقرار کرده بود و با سردار اسعد رابطه‌ای نزدیک داشت و به همین علت به حکومت اصفهان انتخاب شد (الفت، ۱۳۸۴: ۱۱۱). با این حال ریاست این حاکم اصفهانی هم، که تنها حاکم غیر بختیاری شهر در فاصله حدود هفت سال از تصرف اصفهان به دست بختیاری‌ها تا اشغال اصفهان به دست روس‌ها در جنگ جهانی اول بود (همایی، ۱۳۹۵: ۶۵۸-۶۵۹)، در بهبود شرایط تأثیری نگذاشت و او نیز مانند دیگر حکام شهر با انجمن ولایتی، انجمن بلدیة و دیگر ادارات و افراد بانفوذ شهر دچار اختلاف و درگیری شد.

۳- کمبود نان و ترس از قحطی: در اصفهان از اواخر دوران ناصرالدین شاه، اشراف، روحانیون و تجار که به واسطه فروش زمین‌های خالصه صاحب املاک وسیع و ارزان شده بودند، توانستند بازار غله را تحت کنترل خود درآورند (آوری، ۱۳۸۷: ۴۶۵). در این دوره، هر روستایی علاوه بر مالیات نقدی باید مالیات جنسی از گندم و جو به دولت می‌داد که این مالیات جنسی به عنوان آذوقه در انبارهای دولتی انباشته و در موقع لزوم از طرف دولت به نانوایان فروخته می‌شد. به موجب قانون تسعیر، قانون محاسبه و دریافت نقدی مالیات، متصدیان امور مالی می‌توانستند به جای دریافت جنس، مبلغ آن را تسعیر (محاسبه) و نقداً دریافت کنند که معمولاً به علت فساد دستگاه اداری قاجار، این متصدیان، جنس را با دریافت رشوه‌ای به یک سوم قیمت واقعی آن نرخ‌گذاری و به دولت پرداخت می‌کردند. نتیجه اینکه ساکنان شهر دچار کمبود آذوقه می‌شدند، زیرا مالکان عمده، گندم و جو مالیاتی خویش را که تسعیر کرده بودند، در انبارهای خود احتکار می‌کردند و به بهای گرانتری می‌فروختند و اگر قیمت گندم در اصفهان بالا نبود، آن را به دیگر ولایات مانند یزد و کرمان حمل می‌کردند و در آنجا گرانتر می‌فروختند. این عمل باعث کمبود جنس، گرانی و در نتیجه قحطی می‌شد (مجلسی، ۱۳۶۳: ۷۱۱/۲).

چنین سوءاستفاده‌هایی در دوران مشروطه که منجر به ضعف حکومت مرکزی و هرج‌ومرج شد، افزایش یافت و به درگیری‌هایی منتهی گردید که نقطه اوج آن در خرابی و غارت چند اداره و کشته شدن محمدجعفر خوانساری بود.

روایت بلوای نان اصفهان در ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱م،

کمتر از هفت ماه پس از صدور فرمان مشروطه، ظاهراً اولین اعتراض مردم به کمبود نان در شهر اصفهان صورت گرفت. معترضین فریاد می‌زدند و از گرانی نان شاکی بودند که در واکنش، انجمن ولایتی خروج غله از شهر را ممنوع اعلام کرد (چلونگر و همکار، ۱۳۸۵: ۲۹). این حکم، عوامل قدرت را در برابر هم قرار داد به طوری که: جمعی از سادات و تجار داخل انجمن ولایتی شدند و به اینکه آقایان حمل غله و گندم به یزد را به خود منحصر کرده‌اند، اعتراض کردند که کار به زدوخورد کشیده شد (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۵۹-۶۰).

با این مشکلات، پس از استبداد صغیر مشکل کمبود نان حادث گردید زیرا ناامنی و هرج و مرج در سطح کشور بیشتر شد و تمام راه‌های منتهی به شهر ناامن گردید. در نتیجه ورود غله از خارج شهر مشکل و پرهزینه شد. همچنین تجاری که سرمایه آنها به واسطه ناامنی، امکان گردش نداشت، سرمایه خود را در داخل شهر با خرید و فروش و دست به دست کردن ارزاق مردم، به جریان می‌انداختند که این امر خود به گران شدن ارزاق منتهی می‌شد. افزون بر این، تعدادی از افراد بانفوذ در شهر که خود از محتکران بودند، اکنون بخشی از اعضای اداراتی بودند که باید در رفع مشکل کمبود نان با اداره بلدیه همکاری نمایند (رجایی، ۱۳۸۵: ۲۷۵).

طبق قانون، بلدیه مسئول تهیه ارزاق شهر بود اما بلدیه توان اجرایی و مالی لازم را نداشت. حاکم شهر هم، که خود یا شریک ملاکین و اعیان شهر بود (دهقان نیری و همکار، ۱۳۹۰: ۱۱) یا توان درافتادن با محتکران را نداشت، با بلدیه همکاری نمی‌کرد. در نتیجه تلاش‌هایی که برای رفع مشکل کمبود نان و جلوگیری از محتکران می‌شد، اغلب بسیار کوتاه مدت و بی‌نتیجه بود. برای مثال باینکه قرار شد صاحبان غله شهر طی فهرستی که بلدیه ارائه داد، مقدار مشخصی گندم به مبلغی معین تحویل دهند، اما فقط در حدود نیمی از این مقدار را تحویل دادند و حاکم شهر در جواب بلدیه برای دریافت مابقی غله اعلام کرد که از مقام خویش استعفا داده است (روزنامه زاینده‌رود، س ۲، ش ۴۴، ۲۰ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ق). یا اینکه سردار اشجع، حاکم بختیاری شهر، باینکه از چهارمحل گندم وارد می‌کرد اما جلوی خروج گندم از شهر را نمی‌گرفت (چلونگر، ۱۳۸۸: ۵۶).

سردار اشجع بعد از حدود نه ماه، در شوال ۱۳۲۸ق/ اکتبر ۱۹۱۰م، از حکومت اصفهان استعفا داد و معتمدخاقان حاکم اصفهان شد (رجایی، ۱۳۸۶: ۱۹). اندکی بعد طی انتخاباتی که در انجمن ولایتی صورت گرفت، محاسب الدوله به ریاست انجمن رسید (رجایی، ۱۳۸۶: ۲۰). «میرزا آقاخان محاسب‌الدوله» شخصی مشروطه‌خواه، تحصیل کرده و از شاگردان ممتاز دارالفنون بود. او ابتدا به عنوان ناظر دولت در بانک شاهنشاهی ایران به اصفهان آمد و به واسطه فعالیت در انجمن‌های خیریه، شهرت و اعتباری در اصفهان به دست آورد (جناب، ۱۳۹۵: ۵۰؛ جناب، ۱۳۸۵: ۶۴-۶۵). بعد از محاسب‌الدوله، شخص دوم انجمن «کمال‌الدین شریعتمدار»، یکی از پسران آقاجفی و نماینده علما در انجمن ولایتی بود. او به علت ثروت فراوان و استفاده از مقام عالی ریاست روحانی پدر، نفوذ زیادی در انجمن داشت (الفت، ۱۳۸۴: ۱۱۱). بین این دو بر سر نفوذ در انجمن ولایتی و همچنین نحوه ارتباط با حاکم شهر، معتمدخاقان، رقابت و اختلاف وجود داشت. چنانکه در یکی از روزها که جلسه انجمن ولایتی تشکیل شد، حاکم به ناگاه وارد انجمن شد که کمال‌الدین شریعتمدار برای احترام از جای خود بلند شد ولی محاسب‌الدوله دستش را روی شانه شریعتمدار گذاشت و او را بر زمین نشاند و گفتاری اهانت‌آمیز بین آن دو درگرفت. این مسأله باعث ناراحتی شریعتمدار و قهر او شد به طوری که انجمن را ترک کرد، اگرچه اعضای انجمن با عذرخواهی او را برگرداندند و سعی کردند رضایتش را جلب نمایند (جناب، ۱۳۹۵: ۵۱). علاوه بر این، پسر محاسب‌الدوله، میرزا اسدالله خان مصفی، که کفیل مالیه اصفهان بود با معتمدخاقان بر سر پرداخت حقوق، اختلاف نظر داشت به گونه‌ای که کار آنها به درگیری و دشنام کشیده شد (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۳). توضیح اینکه در آن ایام تعدادی از منتفذین و بزرگان اصفهان مبلغی در سال به نام مستمری دریافت می‌کردند که متصدی ثبت این مستمری‌ها افرادی مانند میرزا نصرالله مستوفی از وابستگان ظل‌السلطان (مجلسی، ۱۳۶۳: ۸۵۵/۲) و میرزا اسدالله خان، پیشکار سابق ظل‌السلطان، (همایی، ۱۳۹۵: ۷۰۴) بودند. با کفالت پسر محاسب‌الدوله بر امور مالی، بین او و حاکم شهر به تحریک و وابستگان ظل‌السلطان اختلاف و درگیری ایجاد شد (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۳). حاکم شهر با بلدیه هم اختلاف داشت و حتی می‌خواست بلدیه را منحل کند و از نو تشکیل دهد که باعث اعتراض و مخالفت شد (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۳، ۱۰ صفر ۱۳۲۹ق).

با این اختلافها در سطح مدیریت شهری و کمبود نان در شهر و ناامنی در راه‌ها، شهر در حال التهاب بود. عده‌ای از اهالی برای رفع مشکل کمبود نان به انجمن ولایتی و بلدیه فشار می‌آوردند. بازارها بسته شد. حاکم شهر دو بار رئیس بلدیه را عوض کرد (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۳، ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۹ق). انجمن ولایتی در اعتراض به حاکم شهر و بر اثر درگیری‌های لفظی که بر سر رفع مشکلات، بین آنها پیش آمد، طی تلگرافی به تهران در شکایت از حاکم شهر، استعفا داد که با مخالفت انجمن علما، قوی‌ترین تشکل موجود در شهر، دوباره تشکیل شد (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۴، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق)، ولی تلاش‌هایی که برای رفع مشکلات صورت گرفت، همگی موقت و بی‌اثر بودند. در نتیجه مسئله اغتشاش و کمبود نان بیشتر شد تا اینکه در روز شنبه مورخ ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق/ ۶ مه ۱۹۱۱م، شهر در یک حالت اغتشاش و هیجان شدیدی قرار گرفت. در صبح این روز انجمن ولایتی تشکیل جلسه داد و جلسه بدون بحث درباره مشکل کمبود نان پایان یافت. اول صبح، بازاری‌ها می‌خواستند دکان‌های خود را ببندند که وثیق‌الملک، رئیس بلدیه، به بازار رفت و آنها را آرام نمود، هرچند عده‌ای به بلدیه رفتند و از کمبود نان شکایت کردند. اما نزدیک ظهر، یکباره دکان‌ها بسته شد و عده‌ای به طرف بلدیه به راه افتادند و به این اداره حمله‌ور شدند که نتیجه آن، کشته شدن حاج محمدجعفر خوانساری بود (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۵، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق). گزارش منابع در این مورد با اندکی اختلاف، همه حکایت از این دارد که این عده افراد شروری بودند که طبق برنامه به بهانه کمبود نان به بلدیه حمله کردند و خوانساری را کشتند. طبق گزارش جابری انصاری: عده‌ای از اشرار به زنی یک نان بد ساختگی را می‌دهند و او را جلو می‌اندازند که وارد اداره بلدیه شود. در آن هنگام حاج محمدجعفر خوانساری، معاون بلدیه، حضور دارد. زن به او می‌گوید که ما این نان را می‌خوریم و خوانساری جواب می‌دهد که من در اصلاح کار نان جدیت دارم. آن پتیاره (زن بدکاره) بیرون می‌آید و به دروغ می‌گوید که فحش ناموسی داد. بنابراین اشرار وارد عمل می‌شوند (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۴). فضل‌الله مجلسی هم که از کارکنان اداره مالیه در آن زمان بود، جماعت حمله کننده به بلدیه را حدود صد نفر از اشرار اصفهان دانسته که در بین آنها زنی به نام سکینه بود که در شرارت و نانجیبی معروف بود (مجلسی، ۱۳۶۳: ۷۱۲/۲). جلال‌الدین همایی، ادیب و دانشمند پرمایه در علوم قدیمی که از مراجع تقلید

زمان، اجازه روایت حدیث و اجتهاد داشت (خوانساری، ۱۳۸۵: ۵۷-۵۸) و در هنگام وقوع حادثه دوازده ساله بود و خود، جسد خوانساری را بر بالای بازار کلاه‌دوزان مشاهده نمود، مجریان این واقعه را «جماعتی از رجاله و آشوب‌گران اشرار زن و مرد به سردستگی عده‌ای از لوطیان و سادات قاضی عسکری که به آشوب‌گری و شرارت در اصفهان معروف بودند.» می‌داند (همایی، مقدمه دیوان طرب، ۱۳۴۲: ۲۳۱-۲۳۲). محمدباقر الفت، پسر آقاجنقی و یکی دیگر از فعالان سیاسی آن روز، در نقل این حادثه می‌گوید: «یک عده از زنان و کودکان در پیش و جماعت اوباش و عوام از پس به راه افتاده، با عنوان اینکه گرسنه‌ایم و نان می‌خواهیم و ارزاق‌گران و کمیاب شده است به اداره بلدیہ ریختند» (الفت، ۱۳۸۴: ۱۱۴). این افراد به اداره بلدیہ که در ساختمان باغ کاج، جنب چهل ستون قرار داشت، وارد و به زدن خوانساری، که در اداره در حال نهار خوردن بود، مشغول شدند و آن قدر مشت و لگد و دیگر وسایل به بدن او زدند که بی‌حال شد و بر روی زمین افتاد. شورشیان طنابی به پای او بستند و او را بر روی زمین کشانند و هر کس ضربه‌ای به او زد تا اینکه در جلوی مسجد شیخ لطف‌الله او را به درختی آویزان نمودند که طناب پاره شد و به زمین افتاد. باز او را تا در بازار قیصریه بر روی زمین کشانند و بالای سر در بازار کلاه‌دوزها، بدون لباس به شکل وارونه آویزان نمودند. آن گاه شورشیان به اداره عدلیه حمله کردند و تمام اثاثیه آن را غارت نمودند و همه اسناد آنجا را یا پاره کردند یا در حوض چهلستون ریختند یا در اطراف پراکنده نمودند. سپس به انجمن ولایتی حمله کردند و آنجا را نیز غارت نمودند. حتی درها را از جا کردند و بردند. آنها همین کار را با اداره بلدیہ و تحدید تریاک هم کردند. در این واقعه تعدادی از دزدان و مجرمان، که ظاهراً در قسمتی از ساختمان باغ کاج زندانی بودند، به وسیله شورشیان آزاد شدند و با سهمی از اموال غارتی فرار کردند. شورشیان سپس به سمت ساختمان‌های مربوط به حاکم شهر و اداره نظمیه حرکت نمودند که با شلیک چند تیر هوایی از طرف مأموران نظمیه، متوقف شدند. جسد محمدجعفر خوانساری در برابر دید همگان آویخته بود و نمی‌گذاشتند که کسی آن را پائین بیاورد و حتی می‌خواستند که آن را آتش بزنند تا اینکه اول غروب آقای کلباسی، یکی از اعضای انجمن ولایتی، چند نفر را فرستاد تا از بالای بام، جسد را بالا کشیدند و از دست شورشیان نجات دادند. با این حال اتمام آن روز پایان ماجرا نبود. در حالی که صدای شلیک گلوله در تمام طول شب به گوش می‌رسید،

دوباره افراد زیادی، صبح روز یکشنبه جمع شدند و به اداره تلفن خانه حمله کردند و آنجا را تخریب و غارت نمودند. این افراد می‌خواستند چاپخانه حبل‌المتین در نزدیکی تلفن‌خانه را هم تخریب نمایند. حتی بعضی درها و شیشه‌های آن را شکستند که ظاهراً با دخالت نیروهای امنیه موفق به انجام این کار نشدند. بدین ترتیب روزهای یکشنبه و دوشنبه هم، شهر در حالت التهاب بود و شب دوشنبه نیز صدای شلیک گلوله به گوش می‌رسید. بازارها و دکان‌ها هم بسته بودند. نهایت در روز سه‌شنبه به تدریج با تلاش مسئولان، شهر به حالت عادی برگشت (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۵، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق).

تحلیل واقعه

براساس گزارش‌هایی که از این واقعه در منابع آمده، مسلم است که آنچه اتفاق افتاد، حادثه‌ای خودجوش نبوده است و عواملی در پشت پرده این حادثه، فعال بوده‌اند، اما در شناسایی و ردگیری این عوامل پشت صحنه در روایت معاصران و شاهدان عینی این حادثه، اختلاف نظر وجود دارد. روایت‌هایی که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آنها را در دو گروه جای داد: ۱- خاطرات شاهدان عینی که سال‌ها پس از وقوع حادثه حتی چند دهه بعد در دوره پهلوی دوم، این واقعه را روایت کرده‌اند مانند جلال‌الدین همایی، ضیاء‌الدین جناب، فضل‌الله مجلسی و محمدباقر الفت. ۲- گزارش‌هایی که معاصران این واقعه، در هنگام وقوع حادثه یا حداکثر چند سالی پس از آن، روایت کرده‌اند مانند دو روزنامه منتشره در اصفهان آن روز یعنی «زاینده‌رود» و «پروانه» که به درج اخبار و جزئیات مربوط به این حادثه پرداخته‌اند اما در تحلیل واقعه در ذکر نام افراد دخیل در آن، احتیاط کرده‌اند. دیگر گزارش کنسول انگلیس در اصفهان برای وزارت امور خارجه این کشور که گزارشی کوتاه و مختصر است؛ گزارش‌های کوتاه علی‌محمد دولت‌آبادی و محمدعلی مکرم، شاعر اصفهانی، و درنهایت توصیف واقعه از قلم میرزا حسن جابری‌انصاری که چهار سال بعد، به شرح آن در کتاب خویش درباره تاریخ اصفهان پرداخت.

در تحلیل این واقعه، بعضی از شاهدان و معاصران این حادثه مانند جلال‌الدین همایی و ضیاء‌الدین جناب، با توجه به نقشی که خوانساری در تهیه نان مردم داشت، محتکران شهر به ویژه خاندان آقاجفی را مسبب این حادثه معرفی کرده‌اند. توضیح اینکه چند روزی قبل از

حادثه، حاکم شهر به درخواست انجمن ولایتی، وثیق‌الملک را برای حل مشکل کمبود نان به ریاست بلدیّه برگزید (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۳، ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۹ق). وثیق‌الملک فرد خوشنام و مشروطه‌خواهی بود که مقام نیابت رئیس انجمن ولایتی را داشت و قبل از استبداد صغیر هم رئیس انجمن بلدیّه بود. اما او نتوانست کاری از پیش ببرد و این خوانساری، معاون یا کفیل بلدیّه بود که در امر تهیه نان فعال گردید و «مثل مور به هر انباری به هر خانه‌ای و به هر گوشه‌ای، گندم و جو سراغ می‌گرفت، به قیمت گزاف می‌خرید و به خبّاز می‌رسانید» (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۵، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق).

حاج محمدجعفر خوانساری فرزند حاج محمدعلی از تجار معروف و خوشنام اصفهان بود (مه‌دوی، ۱۳۶۷: ۳/۳۷۵) که احتمالاً در هنگام وقوع حادثه، ۴۵ سال سن داشت.^۱ او از وقتی پا به روشنایی تاریخ نهاد که در اولین انتخابات انجمن بلدیّه از محله نیم‌آورد انتخاب گردید (رجایی، ۱۳۸۹: ۱/۳۷۴). خوانساری از اعضای فعال و برجسته این انجمن بود زیرا همواره نامش در اخبار مربوط به بلدیّه در روزنامه بلدیّه و صفحه بلدیّه روزنامه زاینده‌رود (چلونگر، ۱۳۸۸: ۳-۸۳) ذکر می‌شد و گاه به انتقادهای وارده به اداره بلدیّه در روزنامه‌ها پاسخ می‌داد (رجایی، ۱۳۸۹: ۱/۳۷۴). همه منابع به استثنای الفت از او به نیکی یاد کرده‌اند. به گفته ضیاء‌الدین جناب، از شخصیت‌های مشروطه‌خواه و منتقد کمال‌الدین شریعتمدار که از پیشگامان گسترش مدارس جدید بود و در هنگام وقوع حادثه در حدود بیست سال سن داشت، خوانساری «متدین، فعال، روشنفکر و از بازار بود» (جناب، ۱۳۹۵: ۵۴). طبق گفته جلال‌الدین همایی: «مردی سخت دیندار و امین و درستکار بود و در کفالت بلدیّه با کمال جدّ و جهد بدون اینکه از هیچ کس و هیچ مقامی ملاحظه داشته باشد به نفع عامه خلق کار می‌کرد و واقعاً می‌خواست که نان خوب و ارزان به دست مردم داده شود» (همایی، مقدمه دیوان طرب، ۱۳۴۲: ۲۳۲) و به اعتراف فضل‌الله مجلسی: «مردی فعال و بصیر و خیرخواه و حقیقتاً طالب و شائق خدمت به خلق بود» (مجلسی، ۱۳۶۳: ۲/۷۱۲).

۱. برادر خوانساری در نوشته‌ای که از او در روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۹، ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ق، یعنی در حدود چهل روز پس از کشته شدن خوانساری منتشر شد، می‌گوید که برادرش شیعه اثنی عشری معتقدی بود که فرایض را همراه با مستحبات انجام می‌داد به طوری که ۳۰ سال بود که زیارت عاشورای روزانه او ترک نمی‌شد. با احتساب اینکه یک مسلمان مذکر در سن ۱۵ سالگی به سن تکلیف می‌رسد، می‌شود احتمال داد که خوانساری در آن وقت ۴۵ سال قمری داشته است.

خوانساری پس از مدتی، به واسطه شایستگی خویش در انجمن بلدیه به معاونت بلدیه انتخاب شد (رجایی، ۱۳۸۹: ۳۷۴/۱) و نقش مهمی در تهیه نان مردم از طریق تحت فشار قرار دادن محتکران ارزاق شهر به عهده گرفت. از آنجا که در بین این انبارداران و محتکران، کمال‌الدین شریعتمدار، فرزند بانفوذ آقاجفی، هم قرار داشت، خاندان آقاجفی به قتل وی متهم شدند. زیرا خوانساری حتی قفل یکی دو انبار را هم در منطقه رودشت اصفهان که معروف بود شریعتمدار در آنجا و دیگر جاها گندم فراوان دارد، شکست و به شهر آورد (جناب، ۱۳۹۵: ۵۴). در نتیجه محتکران با هم توطئه کردند و عده‌ای از اشرار را به کشتن او مأمور ساختند (جناب، ۱۳۹۵: ۵۴؛ همایی، مقدمه دیوان طرب، ۱۳۴۲: ۲۳۲). فضل‌الله مجلسی هم که از کارکنان ادارات جدید و از فحوی خاطرانش برمی‌آید که از منتقدان روحانیون شهر بود، بدون نام بردن از کسی با عنوان «یکی دو نفر از مالکین عمده که روحانی‌نما بوده و گندم زیادی در رودشت اصفهان داشتند، به اشرار پول دادند» (مجلسی، ۱۳۶۳: ۷۱۲/۲-۷۱۳)، ظاهراً مقصران را خاندان آقاجفی می‌داند. کنسول انگلیس در اصفهان نیز بدون نام بردن از کسی، علمای مستبد را طراح این واقعه معرفی می‌کند (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۴۱۸).

باتوجه به اینکه در روز حادثه حاکم شهر، معتمدخاقان، اقدامی نکرد، در بعضی منابع مانند روزنامه پروانه، مقصر اصلی این حادثه معرفی شده است. او نه تنها نظمی را برای جلوگیری از این حادثه نفرستاد، بلکه به گفته برادر خوانساری، به تقاضای خوانساری که تلفنی از حاکم شهر طلب کمک کرد، توجهی ننمود (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۹، ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ق). حتی به اعتراف رئیس نظمی: معتمدخاقان با وجود اصرار رئیس نظمی برای مهار شورش، به او اجازه نداد که با استفاده از نیروهای امنیتی از شورشیان جلوگیری نماید. بنابراین بر اساس تحلیل روزنامه پروانه، معتمدخاقان که با ملاکین شهر برای کسب درآمد از راه اختکار آذوقه مردم همکاری می‌کرد و با بلدیه، انجمن ولایتی و دیگر ادارات شهر مانند عدلیه نیز اختلاف پیدا کرده بود، تصمیم گرفت که این ادارات را تخریب کند و خوانساری را که برای تهیه نان مایه زحمتش شده بود، از میان بردارد (روزنامه پروانه، س ۱، ش ۲۲، ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ق).

محمدباقر الفت هم که از منتقدان پدر و خاندان خویش بود و از اعضای فعال حزب دموکرات در اصفهان به شمار می‌آمد، معتمدخاقان را مسبب این حادثه می‌داند. با این تفاوت که وی معتقد است چون مردم اصفهان از حکومت بختیاری‌ها ناراضی بودند، سردار اسعد، معتمدخاقان را که از بستگان و سرسپردگانش بود، حاکم اصفهان کرد تا وی تحت عنوان تمدن، قانون و مشروطیت، منافع بختیاری‌ها را در اصفهان تأمین نماید. الفت بر نقش حزب دموکرات در اداره شهر تأکید دارد و اثر این حزب را در ادارات دولتی پررنگ دیده است. زیرا با حضور حیدرخان عمواوغلی و میرزا محمودخان پهلوی در اصفهان و دیگر طرفداران، حزب دموکرات با کمک امین‌التجار به شکل مخفیانه تشکیل شد و حضور دموکرات‌ها در انجمن ولایتی باعث شد که به رغم حضور محاسب‌الدوله و شریعتمدار، مصوبات انجمن ولایتی به نفع دموکرات‌ها باشد. اداره عدلیه هم از کمیته مرکزی حزب دموکرات اطاعت می‌کرد، زیرا معاون عدلیه به شکل مخفیانه از دموکرات‌ها بود. بنابراین با نفوذ دموکرات‌ها و استقلال‌طلبی ادارات مانند بلدیّه، عدلیه و غیره که از معتمدخاقان تبعیت نمی‌کردند، حاکم شهر برای حفظ منافع بختیاری‌ها تصمیم گرفت با ایجاد آشوبی، ادارات شهر را تخریب کند و نفوذ افراد محلی را از بین ببرد (الفت، ۱۳۸۴: ۱۱۰-۱۱۳). الفت کشته شدن خوانساری را در همین راستا به علت حضور اتفاقی وی در اداره بلدیّه می‌داند. او خوانساری را شخصی ماجراجو و بی‌باک معرفی می‌کند که به علت بدزبانی و هتاکی و تندخویی همه گروه‌ها و افراد از وی ناراضی بودند (الفت، ۱۳۸۴: ۱۱۴) و احتمالاً می‌خواهد بگوید که همه اینها به کشتن خوانساری راضی بودند.

الفت، خاندان خویش یعنی خاندان آقاجفی را در این حادثه بی‌تقصیر می‌داند و حتی می‌گوید که معتمدخاقان می‌خواست فردای روز کشته شدن خوانساری، شورشیان را به سر وقت شریعتمدار بفرستد تا خانه او را هم خراب کنند و به بستگانش آسیب برسانند. اما شریعتمدار که می‌دانست معتمدخاقان ارادتی شخصی به الفت دارد، با آقاجفی به خانه الفت رفت و آقاجفی از الفت خواست که معتمدخاقان را از این کار بازدارد. الفت هم که دموکراتی آزادیخواه بود و با هر دو گروه روحانیون و بختیاری‌ها مخالفت داشت، بر خلاف میل خویش به واسطه درخواست پدر با معتمدخاقان گفتگو کرد و واسطه نجات شریعتمدار شد (الفت، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۱۷).

در تحلیل گزارش الفت چند نکته قابل توجه است. یکی تأکیدی که وی درباره نقش حزب دموکرات در حوادث اصفهان دارد. با توجه به اینکه حیدرخان عموآوغلی یک ماه قبل از واقعه بلوای نان در تاریخ ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ق، برای چند روزی وارد اصفهان شد (رجایی، ۱۳۸۵: ۱۵۳) و سپس حزب دموکرات تشکیل گردید، بسیار بعید است که در این مدت کوتاه این حزب توانسته باشد این گونه که الفت نقل می‌کند، منشأ اثر بوده باشد. دومین نکته اینکه معلوم نیست چرا معتمدخاقان می‌خواست به شریعتمدار آسیب بزند، در صورتی که روابط آن دو حسنه بود و حتی شریعتمدار در جلسه انجمن ولایتی جلوی معتمدخاقان به احترام از جایش بلند شد (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۳). علاوه بر این، آقاجنی آن چنان قدرتمند بود و آنقدر طرفدار اعم از طلاب، بازاری‌ها و غیره داشت که می‌توانست به تنهایی از خویش و خانواده‌اش در برابر عده‌ای شورشی محافظت کند. بنابراین می‌توان احتمال داد که آقاجنی، الفت را به عنوان واسطه‌گری برای شریعتمدار به نزد معتمدخاقان فرستاد که به او این پیام را بدهد که با ادامه درگیری‌ها در شهر موافق نیست و تداوم آشوب‌ها ممکن است عوارض ناخواسته‌ای در پی داشته باشد. نکته دیگر اینکه الفت این حادثه را صرفاً در قالب دعوای بختیاری‌ها به عاملیت معتمدخاقان برای ضربه زدن به دموکرات‌ها و دیگر منتقدان محلی که به نظر او همگی مخالف نفوذ بختیاری‌ها بودند، دیده است و اشاره‌ای به مشکل احتکار آذوقه شهر در این ماجرا، که در دیگر منابع وجود دارد، نکرده است.

با توجه به توضیحاتی که درباره شرایط حاکم بر شهر اصفهان و عوامل قدرت در آن دوره بیان شد، بهتر است که در تحلیل این حادثه به نقش عوامل چند جانبه توجه داشت و از تحلیل تک عاملی پرهیز نمود. به نظر می‌رسد که گزارش جابری انصاری از این واقعه، با در نظر گرفتن شرایط موجود، توجه به نقش عوامل مختلف، توجه به گزارش دیگر منابع و در نظر گرفتن آگاهی‌های سیاسی وی، به واقع نزدیک‌تر باشد. زیرا جابری انصاری از دیوانیان حکومت ظل‌السلطان بود که پس از عزل ظل‌السلطان از حکومت اصفهان، از طرف مشروطه‌خواهان به کار دعوت شد و با اینکه از منتقدان جریان مشروطه‌خواهی بود به دلیل مهارت‌های اداری و دیوانی به عنوان منشی انجمن ولایتی به کار گماشته شد (عسکرانی، ۱۳۸۴: ۳۲۴). او پس از تأسیس اداره عدلیه به ریاست محمده جزا تعیین شد، اما این شغل را نپذیرفت و پس از ماجرای بلوای نان از کارهای دولتی کناره گرفت (ابوالحسنی ترقی،

۱۳۸۵: ۵۳-۵۴). بنابراین جابری انصاری شخصی آگاه و فعال در مسائل سیاسی بود که با بسیاری از شخصیت‌های سیاسی روز در ارتباط بود و به نظر می‌رسد که به علت این حضور و ارتباط، از نقش افراد گوناگون در حوادث خبر داشت.

جابری انصاری در گزارش خویش از این حادثه، نقش ملاکان و محتکران گندم را بیان کرده است که مجموعه‌ای از وابستگان و اجاره‌داران املاک ظل‌السلطان و شریعتمدار بودند. از آنجا که خوانساری با آنها تندی کرد و حتی مقداری از گندم آنها را به شهر آورد، آنان با خوانساری دشمن شدند. وثیق‌الملک، رئیس بلدیه، هم از آوردن گندم بعضی از این افراد مانند میرزا نصرالله مستوفی، از وابستگان ظل‌السلطان، به شهر باعث دشمنی آنها با خود شده بود (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۳). البته دشمنی شریعتمدار با خوانساری و وثیق‌الملک فقط بر سر طلب جنس از او نبود. در آن زمان شب‌نامه‌هایی بر ضد آفانجفی به دیوارها چسبانیده می‌شد که آفانجفی آنها را از چشم خوانساری و وثیق‌الملک می‌دید، به ویژه اینکه آنها در غیاب وی بی‌ملاحظه سخنانی می‌گفتند (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۳-۳۶۴) و خوانساری آن چنان که انتظار می‌رفت در حضور و غیاب، کوچکی و تمکین و اطاعت از خاندان آفانجفی نداشت (همایی، مقدمه دیوان طرب، ۱۳۴۲: ۲۳۲). بنابراین جمعی از این ملاکان با کمک یکدیگر تعدادی از افراد خود و اشرار را با پول شریعتمدار برای شورش آماده کردند. در این ماجرا، وثیق‌الملک را هم می‌خواستند بکشند که موفق نشدند (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۴-۳۶۵). با اینکه جابری انصاری از تجار شهر در زمره محتکران نام نمی‌برد اما باتوجه به فهرستی که بلدیه از صاحبان غله در حدود پنج ماه قبل از بلوای نان در روزنامه‌ها منتشر کرد، بعضی از تجار شهر را هم باید در جمع ملاکانی که در پشت شورش بودند، به حساب آورد. براساس فهرست بلدیه، دارندگان غله عبارت بودند از: اجاره‌داران املاک ظل‌السلطان، اجاره‌دار املاک بانو عظمی، دوتن از پسران آفانجفی (شریعتمدار و شیخ جلال‌الدین)، امام جمعه اصفهان، تعدادی از تجار شهر و احتمالاً بازاریان (روزنامه زاینده‌رود، س ۲، ش ۴۳، ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ ق؛ رجایی، ۱۳۸۵: ۲۸۰).

اما بجز ملاکان و محتکران به گفته جابری انصاری دیگر عوامل شهر هم در این ماجرا نقش داشتند. همان طور که گفته شد معتمدخاقان در جلوگیری از این شورش اقدامی نکرد

و «از حکومت هیچ جنبشی نشد که اگر یک فراش با چوبش نهیب کرده بود، اراذل می‌گریختند» (جابری انصاری، بی‌تا: ۱۳۴/۳). همان‌طور که شورشیان نتوانستند به ساختمان حکومتی آسیبی برسانند. بنابراین معتمدخاقان که با محاسب‌الدوله، ریاست انجمن ولایتی، و پسرش، که مسئول امور مالی بود، و اداره بلدیة اختلاف و مشاجره داشت، با نفرستادن افراد نظمیة در جلوگیری از این شورش با شورشیان همکاری نمود.

جابری انصاری جوّ کلی کشور و شهرت حمله محمدعلی شاه به ایران را که حدود دو ماه و نیم بعد اتفاق افتاد، در فهم رفتار معتمدخاقان دخیل دیده است. به گفته او: معتمدخاقان به پیشنهاد گردانندگان شورش می‌خواست با برچیده شدن ادارات دولتی به بهانه وجود آشوب و هرج و مرج در شهر با طلب نیرو از تهران، یک حکومت استبدادی در اصفهان حاکم کند و چنانچه محمدعلی شاه دوباره در ایران قدرت یافت، خود را به عنوان کسی که برای خدمت به شاه با انجام شورش، حکومت مشروطه اصفهان را نابود کرده است، معرفی کند (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۴). در تحلیل این خبر می‌توان گفت که با توجه به اختلافات معتمدخاقان با ادارات شهر، سوءاستفاده وی از موقعیت برای نابود کردن این ادارات و تحکیم حکومت خود بر شهر، امری دور از ذهن نیست، به ویژه اینکه با گزارش الفت و روزنامه‌های اصفهان از این واقعه همخوانی دارد. اما خواست حاکم شهر برای خوش خدمتی به محمدعلی شاه بر اساس واقعه‌ای که چند ماه بعد اتفاق افتاد، نکته‌ای است که فعلاً قابل اثبات تاریخی نمی‌باشد و فقط جابری انصاری آن را بیان کرده است.

صرف نظر از حاکم شهر در اشاره به نقش دیگر عوامل باید از سردار اشجع و عوامل او هم نام برد. سردار اشجع بختیاری پسرعموی صمصام‌السلطنه و جانشین او در حکومت اصفهان بود که با نصب معتمدخاقان، حکومت خویش بر این شهر را از دست داد. وی برای اخلال در کار معتمدخاقان، تحریکات و توطئه‌هایی بر ضد او انجام می‌داد (IPD, 1997: 5/78). سردار فاتح، برادر سردار اشجع، هم برای تضعیف موقعیت حاکم شهر به آشوب‌گران پول می‌داد (جابری انصاری، ۱۳۲۲: ۳۶۴). نتیجه اینکه سردار اشجع چند روز پس از واقعه بلوای نان، دوباره به حکومت اصفهان منصوب گردید. به این شکل که به رغم تلاش عده‌ای از مسئولان و افراد بانفوذ شهری مانند کلباسی، وثیق‌الملک و رئیس جدید نظمیة،

نظم شهر به سامان نرسید تا اینکه در روز دوشنبه مردم در مسجد تجمع کردند و برای نظم شهر به آقاجفی متوسل شدند. تهران هم درخواست کرد که با آقاجفی مخابره حضوری داشته باشد. بنابراین آقاجفی در همان روز همراه با عده‌ای به تلگراف‌خانه رفت و با رئیس‌الوزرا مکاتبه تلگرافی کرد. در نتیجه معین همایون یا سردار فاتح، برادر سردار اشجع، به عنوان معاون حکومت، مسئول تهیه نیرو و حفظ نظم شهر شد تا سردار اشجع به عنوان حاکم جدید وارد اصفهان شود و ورود غلات برای تهیه نان هم از نجف‌آباد آغاز شد (روزنامه زاینده‌رود، س ۳، ش ۱۵، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق).

شاید نتیجه نهایی این شورش بود که «علی محمد دولت‌آبادی»، از فعالین سیاسی آن روز از خاندان دولت‌آبادی را که با خاندان نجفی رقابت و اختلاف داشتند، به این نتیجه رساند که این شورش را کار آقاجفی و بختیاری‌ها بدانند. آقاجفی برای اینکه با تخریب ادارات، بساط مشروطه را در اصفهان برچیند و بختیاری‌ها برای اینکه اصفهان را دوباره به دست آورند. دلیل او هم این بود که سردار اسعد با تمام دشمنی خویش با آقاجفی، اصرار داشت که باید با آقاجفی در تلگراف‌خانه مکاتبه کرد تا اوضاع شهر آرام شود (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۱۲-۱۱۳). مطلبی که در صورت صحت، نشان دهنده آگاهی سردار اسعد از نفوذ آقاجفی در اصفهان برای مهار شورش است و نشان از همدستی این دو نمی‌باشد. علاوه بر این، تحلیل دولت‌آبادی این مشکل را دارد که نقش دیگر عوامل را نادیده گرفته است، به ویژه اینکه وی در هنگام وقوع حادثه در تهران بود و از شاهدان این حادثه نبود. در مورد نقش بختیاری‌ها هم می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که آنها می‌خواستند با کمک در وقوع یک شورش، علاوه بر تسلط مجدد بر اصفهان، به مردم این شهر که از حکومت آنها بر اصفهان ناراضی بودند، ثابت کنند که عدم حضورشان در شهر چقدر می‌تواند خطرناک باشد و منجر به ناامنی و هرج‌ومرج شود. هرج‌ومرجی که هر چند در اجرای آن با توجه به گزارش منابع، اشرار تحریک شده و اجیر نقش مهمی داشتند، اما ناکارآمدی نهادهای جدید مشروطه هم در برآوردن توقعات مردم و حل مشکلات نباید نادیده گرفته شود. زیرا این ناکارآمدی باعث سرخوردگی مردم و در نهایت بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت این ادارات و حتی خشم عمومی گردید (آفاری، ۱۳۸۵: ۴۰۴)، به طوری که پس از تخریب انجمن ولایتی و چند اداره در اصفهان تا ماه‌ها انجمن ولایتی تشکیل نشد و هم‌زمان ادارات و انجمن

شهرهای دیگری مانند بوشهر، کرمانشاهان، یزد و قزوین مورد حمله قرار گرفتند و تخریب شدند (رجایی، ۱۳۸۵: ۵۲).

اما در رابطه با خوانساری، بعد از نجات جسد وی از دست اشرار، آن را شبانه غسل دادند و فردای روز حادثه، مخفیانه در تکیه فاضل هندی در تخت فولاد دفن نمودند و برای در امان ماندن از دست مخالفان شایع کردند که او در کنار پل خواجه نزدیک قبر پلویی دفن شده است (رجایی، ۱۳۸۹: ۳۷۵/۱). شاید دفن مخفیانه او و نحوه کشته شدنش باعث وجود این شبهه گردید که ۴۲ سال بعد از واقعه، روزنامه چهلستون در شرح ماجرا مدعی شد که آقاجفی به علت مخالفت شخصی با خوانساری بر سر حمل گندم‌هایش از رویدشت به شهر، حکم به بابتی بودن او داد و در نتیجه از دفن او در تخت فولاد، قبرستان مسلمانان، جلوگیری نمود (روزنامه چهلستون، س ۲، ش ۷۵، ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲ ش) و شاید این شبهه تبدیل به یک باور شد، چنان که «باور عمومی بر این نیز بود که آقاجفی، حاجی محمدجعفر ... را که از آقاجفی به خاطر احتکار غله انتقاد و برای مردم ناتوان و گرسنه ابراز دلسوزی کرده بود به بابتی‌گری متهم و در پیشگاه عموم او را تنبیه کرد» (حائری، ۱۳۶۲: ۱۵۴). احتمالاً براساس همین باور عمومی است که بعضی از بازماندگان خوانساری هم چنین نظری دارند (تویسرکانی، مصاحبه: ۱۳۹۶/۴/۱۷). باوری که مانند بیشتر گزارش‌های یاد شده از این واقعه، اختلافات و درگیری‌های موجود بین افراد و گروه‌های مختلف را نادیده می‌گیرد و فقط به نقش یک عامل یا گروه درباره این حادثه اکتفا می‌کند. به ویژه اینکه چنین باوری در منابع هم‌زمان با واقعه، به رغم انتقادهایشان به خاندان آقاجفی، وجود ندارد و بعدها شایع شد. حتی مکرم اصفهانی، از معاصران واقعه و شاعر منتقد خاندان آقاجفی که آقاجفی را «شیخ‌المقبره» و شریعتمدار را «عمده‌المحتکرین» می‌خواند، اشاره‌ای به اتهام بابتی بودن خوانساری نکرده و در نقل این واقعه، صرفاً شریعتمدار را مقصر دانسته است که به تحریک او و بدون اطلاع آقاجفی، خوانساری را به قتل صبر (با زجر و شکنجه) کشتند، زیرا خوانساری گندم‌های شریعتمدار را از نه گنبد یزد به سوی اصفهان برگردانده بود (مکرم، بی تا: ۲۰۱-۲۰۲).

نتیجه

کمبود نان و گرانی ارزاق که معمولاً نتیجه عوامل طبیعی، اقتصادی و انسانی بود، به علت اینکه تبدیل به نارضایتی عمومی و شورش برضد قدرت وقت می‌شد، تبدیل به ابزاری سیاسی برای ضربه زدن به رقبا و حذف یکدیگر از عرصه قدرت می‌گردید. بر این اساس ماجرای بلوای نان در اصفهان در ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق/ ۶ مه ۱۹۱۱م، که منجر به کشته شدن محمدجعفر خوانساری، معاون یا کفیل بلدیه، و تخریب تعدادی از نهادهای مدنی شهر شد در متن تاریخی آن با توجه به شرایط موجود و عوامل قدرت در اصفهان دوره مشروطه، قابل فهم است.

با توجه به تکرر مراکز تصمیم‌گیرنده در دوران مشروطه، تأسیس ادارات و نهادهای گوناگون مدنی مانند انجمن ولایتی، انجمن بلدیه، اداره نظمی، عدلیه و غیره نه تنها باعث تسهیل در اجرای کارها نشد بلکه منجر به درگیری و اختلاف میان ادارات و افراد و گروه‌های بانفوذ شهر اعم از اتباع و وابستگان ظل‌السلطان، خاندان نجفی، بختیاری‌ها و تجار و اصناف شد که خواهان تأثیرگذاری بر این نهادها و تأمین منافع خویش بودند. در این درگیری‌ها آن چنان فضای شهر چند قطبی شد که تحلیل واقعه بلوای نان در اصفهان پیچیده گردید و شاید به علت همین پیچیدگی‌ها و منافع و اغراض شخصی است که شاهدان و معاصران این واقعه، روایت‌های گوناگون زیر را، که وجه غالب آنها دیدگاهی است که نقش همه عوامل قدرت را در شرایط آن زمان در نظر نیاورده و فقط بر یک عامل یا دو عامل تأکید کرده است، ارائه داده‌اند:

۱- عده‌ای از محتکران شهر به ویژه آقانجفی و پسر او، کمال‌الدین شریعتمدار، به منظور از بین بردن محمدجعفر خوانساری که گندم‌های آنها را به زور به شهر آورده بود، جمعی از اشرار را پول دادند تا خوانساری را بکشند و نهادهای مدنی حاصل از مشروطه را تخریب نمایند.

۲- حاکم شهر، معتمدخاقان، که با محتکران همدست بود و با ادارات دولتی اختلاف داشت، باعث نابودی این ادارات و کشته شدن خوانساری شد.

۳- حاکم شهر که دست نشانده بختیاری‌ها بود برای اعاده قدرت بختیاری‌ها بر شهری که نهادهای مدنی آن، منتقدان محلی و حزب دموکرات، محل قدرت مستبدانه بختیاری‌ها شده بودند، ادارات دولتی را به وسیله اشرار تخریب کرد که در این میان خوانساری هم که به واسطه اخلاق تندش منفور همه بود، کشته شد.

۴- آقاجفی و بختیاری‌ها با همدستی یکدیگر، نهادهای مدنی حاصل از مشروطه را تخریب کردند که در این میان خوانساری هم کشته شد. آقاجفی برای اینکه بساط مشروطه را در اصفهان برچیند و بختیاری‌ها برای اینکه قدرت خود را در اصفهان اعاده نمایند.

۵- عده‌ای از محتکران شهر در طی شورش در همکاری با حاکم شهر، معتمدخاقان، در مقابله با افرادی مانند محمدجعفر خوانساری، معاون بلدی، و وثیق‌الملک، رئیس بلدی، که آنها را برای تهیه ارزاق شهر تحت فشار قرار داده بودند و در مقابله با اعضای اداراتی که با آنها اختلاف داشتند، بیشتر ادارات دولتی را تخریب کردند و خوانساری را از بین بردند. در این ماجرا سردار اشجع بختیاری، حاکم قبلی اصفهان، و برادرش، سردار فاتح، که سودای دوباره حکومت اصفهان را داشتند، به این درگیریها و شورش دامن زدند.

تحلیل آخر که دیدگاه جابری انصاری است با توجه به یک رهیافت چند عاملی و توجه به نقش همه عوامل قدرت، در نظر گرفتن شرایط حاکم بر شهر اصفهان، توجه به آگاهی‌های سیاسی جابری انصاری از وقایع و مقایسه منابع با یکدیگر به نظر می‌رسد که به واقع نزدیک‌تر باشد. بر این اساس، خوانساری به علت درافتادن با مجموعه‌ای از محتکران ارزاق شهر که عمده آنها اجاره‌داران و وابستگان ظل‌السلطان، خاندان آقاجفی و بعضی از تجار بودند، در سلسله وقایعی از اختلافات و درگیری‌های سیاسی در شورش ساختگی به بهانه کمبود نان یعنی همان چیزی که خود در رفع آن تلاش می‌کرد، کشته شد. درگیری‌هایی که یک طرف آن محتکران ارزاق شهر، حاکم شهر و بختیاری‌ها بودند و طرف مقابل آن بخشی از دیگر افراد بانفوذ شهر و بعضاً طرفدار مشروطه مانند وثیق‌الملک، محاسب‌الدوله، پسر محاسب‌الدوله، خوانساری، دموکرات‌ها و غیره در نهادهای تازه تأسیس شهر مانند بلدی، انجمن ولایتی، اداره مالیه و غیره بودند. این اتحاد بین نیروها می‌تواند صرفاً براساس انگیزه‌های مختلف و جدا از هم به وجود آمده باشد مانند بختیاری‌ها که هر

چند ظاهراً با محتکران، منافع مشترک نداشتند اما به این شورش برای پس گرفتن حکومت اصفهان دامن می‌زدند. بنابراین روایت‌های تک‌عاملی مانند روایتی که کشته شدن خوانساری را صرفاً در اثر رودروشدن با شخص آقاجفی یا پسر وی، کمال‌الدین شریعتمدار، می‌داند، یا فقط حاکم شهر را مقصر معرفی می‌کند، نقش دیگر عوامل قدرت را در شرایط آن روز اصفهان و کشور که ناشی از وقوع انقلاب مشروطه بود، نادیده می‌گیرد. شرایطی که در نهایت باعث نارضایتی مردم از دستاوردهای مشروطه و بی‌اعتنایی آنها به تخریب نهادهای مدنی گردید به طوری که انجمن ولایتی در اصفهان تا مدت‌ها تعطیل بود و در چند شهر دیگر هم ادارات و انجمن‌های شهری مورد حمله قرار گرفتند و تخریب شدند.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی.
- آفاری، زانت (۱۳۸۵)، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون.
- آوری، پیتر (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار (از مجموعه تاریخ کمبریج)*، ترجمه مرتضی ثاقبفر، دفتر اول از جلد هفتم، تهران، انتشارات جامی.
- ابطحی، سیدعلیرضا (۱۳۸۵)، *مروری بر حکومت سردار ظفر در اصفهان (۱۳۳۱-۱۳۳۰ ق)*، مجموعه مقالات همایش اصفهان مشروطه اصیل ایرانی، به اهتمام محمدعلی چلونگر، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- ابوالحسنی ترقی، مهدی (۱۳۸۵)، *زندگی، آثار و اندیشه‌های میرزا حسن خان جابری انصاری*، مجموعه مقالات همایش اصفهان مشروطه اصیل ایرانی، به اهتمام محمدعلی چلونگر، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی (۱۳۸۷)، *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- الفت، لاله (۱۳۸۴)، *گنج زری بود در این خاکدان (شرح احوال، جمع آوری و تصحیح آثار مشهور فارسی محمدباقر الفت)*، به اهتمام لاله الفت، اصفهان، نشر نوشته.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران (نقش عالمان در دوره قاجار)*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷)، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، جلد دوم و چهارم، تهران، انتشارات زوار.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)*، تهران، نشرنی.

- پورعصار، رضوان (۱۳۸۵)، *نگرشی بر ضعف‌های سیاسی جنبش مشروطیت اصفهان*، مجموعه مقالات همایش اصفهان مشروطه اصیل ایرانی، به اهتمام محمدعلی چلونگر، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- جابری انصاری، میرزا حسن (۱۳۲۲)، *تاریخ اصفهان و ری و همه جهان*، اصفهان، *روزنامه و مجله خرد*.
- جابری انصاری، میرزا حسن (بی‌تا)، *آگهی شهان از کار جهان*، جلد سوم، بی‌جا، بی‌نا.
- جناب، ضیاء‌الدین (۱۳۹۵)، *ایام پرتلاطم (نگاهی به تحولات مشروطه و بنیاد آموزش نوین در اصفهان)*، به اهتمام رضا بیطرفان و مولود ستوده، تهران، انتشارات شیرازه.
- جناب، میرسیدعلی (۱۳۸۵)، *رجال و مشاهیر اصفهان (الاصفهان)*، تدوین و تصحیح رضوان پورعصار، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- چلونگر، محمدعلی؛ دهقان نیری، لقمان، (به اهتمام و با مقدمه) (۱۳۸۵)، *روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان*، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- چلونگر، محمدعلی (۱۳۸۸)، *روزنامه‌ها و نشریه‌های بلدیة اصفهان*، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- خوانساری، محمد (تنظیم و تدوین) (۱۳۸۵)، *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد جلال‌الدین همایی*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- دانشور علوی، نورالله (۱۳۳۵)، *تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری*، به کوشش حسین سعادت‌نوری، تهران، کتابخانه دانش.
- دولت‌آبادی، سید علی محمد (۱۳۶۲)، *خاطرات سید علی محمد دولت‌آبادی*، تهران، انتشارات فردوسی.

- دهقان نیری، لقمان؛ رجایی، عبدالمهدی (۱۳۹۰)، «تحلیل و توصیف نظام مدیریت شهری اصفهان در صدر مشروطه»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره اول.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۵)، *تاریخ مشروطیت اصفهان*، اصفهان، انتشارات سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۶)، *اصفهان از انقلاب مشروطه تا جنگ جهانی اول (گزیده روزنامه‌ها)*، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۹)، «محمدجعفر تاجرخوانساری»، دانشنامه تخت فولاد، زیر نظر اصغر منتظرالقائم، جلد اول، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- رضازاده ملک، رحیم (به اهتمام) (۱۳۷۷)، *انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (کتاب‌های آبی)*، تهران، انتشارات مازیار و معین.
- ریشه، گی (۱۳۸۱)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
- عسکرانی، محمدرضا (۱۳۸۴)، *نقش مردم اصفهان در نهضت مشروطیت ایران*، اصفهان، نشر نوشته.
- فلور، ویلم (۶۶-۱۳۶۵)، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات توس.
- گارثویت، جن راف (۱۳۷۳)، *تاریخ سیاسی اجتماعی بختباری*، ترجمه مهراب امیری، تهران، نشر آرزان.
- مجلسی، فضل الله (۱۳۶۳)، *خاطراتی از مالیه مملکت در دوره قاجار*، خاطرات وحید، جلد دوم، تهران، انتشارات علمی.
- مکرم اصفهانی، محمدعلی (بی تا)، *دیوان مکرم اصفهانی*، بی جا، بی نا.
- معاصر، حسن (۱۳۵۳)، *تاریخ استقرار مشروطیت در ایران (مستخرجه از روی اسناد وزارت امور خارجه انگلستان)*، جلد دوم، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۸۷)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، جلد اول، تهران، انتشارات سخن.

- موسوی بجنوردی، کاظم (زیرنظر) (۱۳۹۳)، *تاریخ جامع ایران*، جلد دوازدهم، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- مهدوی، سیدمصالح‌الدین (۱۳۶۷)، *تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر*، جلد سوم، قم، نشرالهدایه.
- نوائی، مرتضی (۱۳۸۳)، «*راهزنی در جاده‌های ایالت اصفهان و اتباع بیگانه*»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش: ۳۶ و ۳۷.
- همای، علی (۱۳۹۴)، *خاطرات همای*، به تصحیح عبدالمهدی رجایی، قم، نشر مجمع ذخائر اسلامی.
- همای، جلال‌الدین (۱۳۴۲)، *مقدمه دیوان طرب از طرب بن همای شیرازی اصفهانی*، تهران، کتابفروشی فروغی.
- همای، جلال‌الدین (۱۳۹۵)، *تاریخ اصفهان حوادث و وقایع و حکام و سلاطین اصفهان*، به کوشش ماهدخت بانوهمایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

روزنامه‌ها

- *پروانه*، محل نشر: اصفهان، مدیر سیدحسین مؤمن‌زاده.
- *چهلستون*، محل نشر: اصفهان، مدیر محمدصدرهاشمی.
- *زاینده‌رود*، محل نشر: اصفهان، مدیر معین‌الاسلام خوانساری.

مصاحبه

- تویسرکانی، محمد، پزشک پاتولوژیست، ۷۲ ساله، اصفهان، ۱۳۹۶/۴/۱۷، مصاحبه کننده: سیدرسول ابطحی.

لاتین

- Bakhtiar, A.A. (2005): "*Prince Massoud Qajar Zell os Soltan and his Family*", Qajar Studies, V: 5, Rotterdam, Barjesteh van Waalwijk van Doom & Co's.
- *Iran Political Diaries (IPD)*, Burrell, R.M. (Editor), (1997): V: 5, London, National Archive Edition.